

خوشبختی

از خیال تا حقیقت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۱.

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَنَتْ مِنْهَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۳.

اما بعد؛ ای خواننده گرامی، اینک در راهی از راههای خیر، و دری از درهای محبت، و راهی از راههای خوشبختی، همدیگر را دیدار می‌کنیم.

۱- آل عمران : ۱۰۲.

۲- نساء : ۱.

۳- احزاب : ۷۰-۷۱.

۴- اصل این کتاب، سخنرانی شیخ ناصر عمر است که در ریاض آن را ایراد کرده، و به ما اجازه داده که آن را چاپ کنیم.

از خداوند خواستاریم که روز قیامت این عمل را در ترازوی اعمالمان قرار دهد! راستی ای برادر عزیز، آیا خوشبختی یک خیال است یا یک واقعیت؟ شاید از این سؤال تعجب کنی! آری، هم خوشبختی خیالی وجود دارد و هم خوشبختی حقیقی.

اما چه چیزی باعث شده تا در ارتباط با این موضوع صفحاتی چند نگاشته و درباره آن ژرف‌اندیشی شود؟

دلایل مطرح‌نمودن این موضوع

مطرح‌نمودن این موضوع، دلایل فراوانی دارد که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱- هر انسانی به طور ساده تلاش می‌کند تا به خوشبختی برسد. انسانها در بسیاری از جهات با همدیگر اختلاف نظر دارند؛ در آراء و نظراتشان، در ریشه‌ها و اساسشان، در تمایلات و سلیقه‌هایشان، در اصول و مبادی‌شان، در اهداف و مقاصدشان با همدیگر اختلاف دارند، بجز در یک مطلب که تمامی انسانها از اول تا آخرشان در آن اتفاق دارند؛ و آن هم، طلب سعادت و خوشبختی است.

هر انسان مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار به دنبال خوشبختی است، و اگر از وی سؤال کنی که چرا این کار را می‌کنی و برای چه فلان عمل را انجام می‌دهی، در جواب می‌گوید: خوشبختی را می‌خواهم.

۲- بسیاری از انسانها برای رسیدن به خوشبختی راه اشتباه را می‌پیمایند. هر انسانی به دنبال سعادت است، اما بسیاری از آنها راه به دست‌آوردن خوشبختی را به اشتباه گرفته‌اند. و تنها عده بسیار کمی هستند که راه خوشبختی حقیقی را به درستی می‌پیمایند.

۳- یکی دیگر از دلایل مطرح‌نمودن این موضوع که اساسی‌ترین دلیل است - و امیدوارم که نهایت توجه و دقت را به آن مبذول دارید - آن است که بسیاری از مسلمانان به ویژه دعوت‌گران، وقتی با کسانی برخورد می‌کنند که به خوشبختی خیالی و

غیرحقیقی رسیده‌اند، چنین امری آنان را از خداوند متعال باز می‌دارد. پس انسان داعی در مسیر خود با موانعی برخورد می‌کند - که این خود از خصوصیات راه دعوت است - و به کسی نیاز دارد تا وی را در این راه ثابت‌قدم گرداند؛ اما بسیاری از افرادی را می‌بیند که - به اشتباه - تصور می‌کند که خوشبخت هستند و در قله خوشبختی زندگی می‌کنند. از این رو، در مسیر دعوت دچار ضعف و سستی می‌شود و با خود می‌گوید - یا شیطان به او می‌گوید - چرا مثل اینان نیستی؟ چرا مانند این افراد در سعادت حقیقی زندگی نمی‌کنی؟ بنابراین، در مسیر خود دچار ضعف و سستی می‌شود.

چه بسیار انسانهای ثابت‌قدمی بوده‌اند که قبل از مرگ، گمراه‌شده و از راه راست منحرف شده‌اند. و چه بسیار افرادی بوده‌اند که در سعادت حقیقی زندگی می‌کردند و سپس به سعادت خیالی منتقل شده‌اند. از این رو، در دنیا به سعادت حقیقی نرسیده و هرگز در آخرت هم بدان نخواهد رسید.

از اینجا است که صفحاتی چند در باره سعادت برای شما نوشتم تا حقیقت آن را روشن گردانیم تا ببینیم آیا سعادت، یک خیال است یا یک حقیقت؟

تعریف سعادت

سعادت در لغت، ضد شقاوت و بدبختی است. فلانی خوشبخت است، یعنی بدبخت نیست. اهل تربیت و علمای نفس با عبارتی مختصر و زیبا سعادت را این گونه تعریف کرده‌اند: سعادت همان احساس آرامش و خوشحالی و شادمانی و خوشی مستمر و دائمی است. و این احساس خوشبختی، نتیجه احساس همیشگی به نیک بودن شخصیت، نیک بودن حیات و عاقبت خیری می‌باشد.

قبل از اینکه وارد اصل موضوع شوم، دوست دارم به سه رکن اساسی برای تحقق معنای سعادت حقیقی، اشاره کنم؛ که این سه رکن عبارتند از:

۱- نیک بودن شخصیت.

۲- نیک بودن حیات که از همه مهمتر است.

۳ - عاقبت خیری.

توهمات و خیالات خوشبختی

خوشبختی در مال و دارایی

دوست دارم راجع به این موضوع، زیاد بحث کنم، زیرا نه تنها موضوعی مهم و اساسی در تعیین مسیر زندگی مان است، بلکه در مشخص کردن تصورات و برداشتهای نادرست ما از خوشبختی و آنچه که به خوشبختی مربوط است، بسیار مهم و اساسی است.

بیائیم راجع به خوشبختی سؤالاتی را از همدیگر مطرح کنیم. آیا خوشبختی در جمع‌آوری مال و ثروت نهفته است؟ آیا خوشبختی در ساختن خانه‌ها و کاخها نهفته است؟ راستی آیا اینها خوشبختی هستند؟ بسیاری از مردم چنین تصویری را دارند. این یکی خوشبخت است، زیرا پولهای زیادی در بانکها دارد. و فلانی خوشبخت است، زیرا آن مقدار از زمین یا از ساختمانها را دارد. فلانی خوشبخت است، زیرا فلان چیز و فلان چیز را دارد. بسیاری از مردم چنین تصوراتی را بر زبان جاری می‌سازند و بسیاری از آنان بدان معتقد هستند و با این تصور و اعتقاد غلط به کار و فعالیت خود ادامه می‌دهند. به نظر من خوشبختی در جمع‌آوری مال و دارایی نیست؛ همچنان که شاعر گفته است:

«خوشبختی را در جمع‌آوری مال نمی‌بینم، اما خوشبخت کسی است که باتقوا و پرهیزکار باشد».

ای برادر مسلمانم، بیائیم راجع به این موضوع (یعنی موضوع خوشبختی در جمع‌آوری مال) کمی بحث کنیم، زیرا این موضوع از مهمترین موارد در توهمات و خیالات خوشبختی است.

خلاصه‌مطلب این است که هر صاحب مالی خوشبخت نیست. چه بسیار صاحبان مال و ثروت هستند که در این دنیا علاوه بر آخرت، در بدبختی و تیره‌روزی همیشگی

زندگی می‌کنند، زیرا آنان به خاطر چند چیز خود را خسته می‌کنند: (۱) جمع‌آوری مال، (۲) حفظ مال و بهره‌برداری از آن، (۳) نگرانی و ترس از نابودی این مال و زائل شدن آن. چه بسا انسانی باشد که میلیاردها تومان پول دارد ولی ترسو و نگران است. این ترس و نگرانی برای چیست؟ او بر این مال ترس دارد. می‌ترسد که یک حرکت سیاسی بیاید یا دزدانی بیایند و این مال را به سرقت ببرند. بنابراین، وی در بدبختی، ترس، نگرانی، غم و اندوه زندگی می‌کند، حتی شبها نمی‌خوابد. این امر تجربه شده و عیانی است که شما با چشمانتان آن را می‌بینید.

حتی گاهی مال، سبب هلاکت و مرگش می‌شود. چه بسا ثروتمندانی بوده‌اند که روبرو شده یا به خاطر تجارتشان، به قتل رسیده‌اند. و چه بسا انسان ثروتمندی باشد که به خاطر اموالش، از لذتهای آن محروم شده است. می‌بینی که راحت و آزاد راه نمی‌رود؛ آن گونه که می‌خواهد به مسافرت نمی‌رود؛ آن گونه که می‌خواهد نمی‌خوابد. تمامی اینها به خاطر اموالش است.

و چه بسا انسان صاحب مالی باشد که مال و ثروتهایش به هر علتی از بین رفته است و در نتیجه بقیه عمرش را در تیره‌روزی و بدبختی به سر می‌برد. اینک چند نمونه بارزی را در این زمینه برای شما می‌آوریم:

۱- داستان قارون

این داستانی است که قرآن کریم درباره قارون آورده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ ۗ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾^۱

«قارون) با تمام زینت خود در برابر قوم خویش نمایان گردید (و زر و زیور و قدرت و شوکت خویش را در معرض دیدگان مردمان قرار داد ... (آنان که طالب زندگی دنیا بودند گفتند: واقعاً او دارای بهره بزرگ و شانس سترگ است».

همه اینها از توهمات و خیالات خوشبختی است. و نتیجه کفر و ناسپاسی قارون به نعمتهای خداوند، همان بود که خداوند متعال بیان می‌دارد:

﴿حَسَفْنَا بِهٖ وَبِدَارِهٖ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ﴾^۱

«سپس ما او را و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم، و گروه و دسته‌ای نداشت که او را در برابر خدا یاری دهند (و وی را از عذاب الهی برهانند)، و خود نیز توانست خویشتن را کمک کند».

این چه سعادت‌تی است که عاقبتش این چنین باشد؟! بنابراین، گفته امیه بن خلف و امثال او در روز قیامت:

﴿مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَّةٌ﴾^۲

«دارائی من، مرا سودی نبخشید و به درد (بیچارگی امروز) من نخورد».

بی دلیل نیست.

چه بد است مالی که هیچ نفعی به صاحبش نمی‌رساند.

۱- قصص : ۸۱.

۲- حاقه : ۲۸.

۲- داستان کرسستینا اوناسیس

این داستان شگفتی است، داستانی که تأکید می‌کند مال و دارایی هر اندازه زیاد باشد، نمی‌تواند به تنهایی سبب خوشبختی باشد.

این داستان عجیبی است که بخشهای آن حدود پانزده سال یا بیشتر به طول انجامید و آخرین بخش آن تنها چند ماهی است که به پایان رسیده. این داستان، داستان کرسستینا اوناسیس است.

از آنجایی که خداوند متعال مثلها و نمونه‌هایی از کفار را برای ما ذکر کرده است پس جای شگفت نیست - بلکه جزو منهج الهی قرآن است - که ما هم مثلی را برای شما بیاوریم اگرچه به اسم این زن هم باشد.

اینک داستان این زن «کرسستینا اوناسیس» را برای شما بیان می‌کنیم. او زنی یونانی و دختر میلیونر مشهور، «اوناسیس» بود؛ کسی که میلیاردها تومان پول، داشت و مالک جزیره‌ها و ناوگانهای جنگی بود. پدر این دختر از دنیا رفت. پیش از آن مادر و برادرش هم فوت کرده بودند. و تنها خود همراه با نامادری‌اش وارث این ثروت هنگفت شد. آیا می‌دانی که چقدر اموال و دارایی به ارث برد؟ بیش از پنج هزار میلیون ریال (سعودی) به ارث برد. این دختر صاحب یک ناوگان دریایی عظیم و صاحب جزیره‌ای بزرگ و چندین شرکت هواپیمایی شد.

برادر گرامی، زنی که مالک بیش از پنج هزار میلیون ریال همراه با کاخها و کشتیها و هواپیماها باشد آیا در نظر بسیاری از مردم خوشبخت‌ترین زن در دنیا نیست؟ چه بسا افرادی آرزو بکنند که مثل این زن باشند. تو می‌دانی که اگر ثروت این زن بین صد نفر تقسیم شود، بی‌تردید هر یک جزو بزرگترین ثروتمندان می‌شود؛ به گونه‌ای که به هر یک پنج میلیون ریال می‌رسد. بنابراین، وی از بزرگترین ثروتمندان است. پس حال زنی

که مالک این ثروت عظیم است چگونه باید باشد؟ در اینجا سؤال این است که آیا این زن خوشبخت است؟

اینک به قسمتهای این داستان عجیب دقت کنید و در خلال آنها، جواب سؤال فوق‌الذکر برای شما معلوم می‌گردد:

- مادر این زن بعد از یک زندگی فاجعه‌آمیز درگذشت. وی در اواخر عمرش طلاق داده شد.

- برادرش هم هنگامی که با هواپیمایش بازی می‌کرد، هواپیما سقوط کرد و بر اثر آن جان باخت.

- پدرش هم با همسر تازه‌اش، «جاکلین کندی» همسر رئیس جمهور سابق امریکا، «جون کندی»، اختلاف داشت. پدر وی در مقابل میلیونها دلار با این زن ازدواج کرد. او با این کار فقط به دنبال شهرت بود تا بگویند فلانی با زن رئیس‌جمهور امریکا، «جون کندی» ازدواج کرده است. و با این وجود دائما در بدبختی و ناگواری با این زن زندگی می‌کرد.

تصور کن که این زن به شرطی با این مرد ازدواج کرده که با وی در یک بستر نخوابد؛ بر وی سیطره و تسلط نداشته باشد؛ و بنا به خواسته‌اش میلیونها دلار برایش خرج کند. و با این وجود با شوهرش اختلاف داشته است و هنگامی که شوهرش مرد، با دخترش اختلاف داشت.

خلاصه؛ این دختر در زمان حیات پدرش با یک مرد آمریکایی ازدواج نمود و چند ماهی با او زندگی کرد و سپس از همدیگر جدا شدند. و بعد از وفات پدرش با یک مرد یونانی ازدواج نمود و چند ماهی نیز با او زندگی کرد و سپس از همدیگر جدا شدند. بعد از آن مدتی طولانی منتظر ماند و به دنبال خوشبختی بود. آیا می‌دانید با چه کسی ازدواج کرد؟ آیا می‌دانید ثروتمندترین زن در جهان به طور کلی، برای بار سوم با چه

کسی ازدواج کرد؟ با یک مرد کمونیست از روسیه ازدواج نمود. بسیار جای تعجب است قلۀ سرمایه داری و قلۀ کمونیستی به همدیگر می‌پیوندند!! و زمانی که مردم و روزنامه‌نگاران - به شیوه‌ای خاص - از او سؤال می‌کردند: تو نمونه سرمایه‌داری بودی، چگونه با یک کمونیست ازدواج کردی؟ در جواب می‌گفت: به دنبال خوشبختی هستم. بعد از ازدواج، همراه با شوهرش به روسیه رفت. و با توجه به اینکه نظام آنجا اجازه نمی‌داد که بیشتر از دو اتاق به ملکیت کسی درآید و اجازه خدمتکار را هم نمی‌داد، این زن مجبور بود که در خانه‌اش - البته در دو اتاق - بنشیند و کارهای منزل را خودش انجام دهد. سپس روزنامه‌نگاران - که در همه جا همیشه به دنبال او بودند = نزد وی آمدند و پرسیدند: این وضعیت چگونه است و اکنون در چه حالی هستی؟ در جواب گفت: به دنبال خوشبختی هستم.

حدود یک سال با این مرد زندگی کرد و سپس از وی جدا شد. پس از آن یک مجلس مهمانی در فرانسه برپا شد و روزنامه‌نگاران از وی پرسیدند: آیا تو ثروتمندترین زنی؟ در جواب گفت: بله، من ثروتمندترین زن هستم، ولی در واقع بدبخت‌ترین زنم. این زن در آخرین بخش از بخشهای این نمایشنامه حقیقی، با مرد فرانسوی ازدواج کرد.

دقت کنید که این زن در چهار کشور ازدواج کرده و به یک کشور بسنده ننموده است تا شاید به خواسته‌اش برسد. او با یک مرد ثروتمند (یکی از صنعتگران) از کشور فرانسه ازدواج کرد و بعد از مدتی کوتاه دختری گرامی به دنیا آورد. سپس از شوهرش جدا شد. پس از آن، بقیه عمرش را در بدبختی و نگوئساری و پریشانی و اندوه به سر برد. و بعد از چند ماهی جسد مرده‌اش را در «شالیه» آرژانتین پیدا کردند و مردم ندانستند که آیا با مرگ طبیعی مرده یا به قتل رسیده است؛ تا جایی که پزشک آرژانتینی دستور داده که جسدش را شکافتند. سپس در جزیره پدرش دفن شد!!

به این زن نگاه کنید آیا مالش به وی هیچ نفع و سودی رساند؟ در دنیا که نه، و در آخرت هم خودش می‌گوید: «دارائی من، مرا سودی نبخشید».

بنابراین، مال به تنهایی کافی نیست. تنها مال سعادت و خوشبختی را جلب نمی‌کند و آن را ذخیره نمی‌سازد. به راستی بزرگترین توهمات و خیالات خوشبختی، مسأله ثروت و دارائی و تجارت است. و در عصر کنونی می‌بینید که بسیاری از تجار در نگرانی و پریشانی دائمی زندگی می‌کنند. می‌بینید کسانی را که تجارت و دارائی‌اش را از دست داده و در غم و اندوه و پریشانی زندگی می‌کنند.

مثال دیگری را ذکر می‌کنم: یکی از تجار - که از مشهورترین‌شان بود - صاحب میلیونها تومان پول بود. اموال و دارائی‌اش را از دست داد و بعد از مدتی دچار بینوائی و زندگانی پر از مشقت و سختی شد، پس به دنبال کار می‌گشت - و مدتی، منصب بزرگی در یکی از وزارتخانه‌ها داشت - و بالأخره شغل و چکی (کارگری) را پیدا کرد. کدام خوشبختی بعد از آن مال نصیب وی شد؟

خوشبختی در شهرت

بنابر آنچه که گذشت، آیا خوشبختی در شهرت است؟ مانند شهرت در بازیهای ورزشی و هنر؟ باید گفت که نه، زیرا شهرت، در واقع بدبختی است نه خوشبختی. و به خاطر اینکه شهرت اگر به تقوای خداوند متعال ربط پیدا نکند، بی‌ارزش است و کسی که تقوای خدا را پیشه کند، به دنبال شهرت نیست، زیرا شهرت اگر به سببی غیر از سبب درست و حقیقی مرتبط شود، زود از بین می‌رود، و وقتی که انسان آن را از دست داد، در بدبختی و تیره‌روزی زندگی می‌کند.

گاهی بسیاری از مردم گمان می‌کنند که خوشبختی در میان دو دسته از مردم موجود است: ورزشکاران و هنرمندان.

اینک وضعیت هر دو گروه را بررسی می‌کنیم تا ببینیم آیا حقیقتاً اینان انسانهای خوشبختی هستند یا بدبخت؟

۱- ورزشکاران: اغلب آنان، شب و روزشان را در بدبختی سپری می‌کنند. از یک اردوگاه تا اردوگاهی دیگر، و از یک سفر تا سفری دیگر، بجز در موارد بسیار اندکی با خانواده خود نیستند. و اکثر شان در روی آوردن به تمرینات ورزشی و دوری از خانه زیاده‌روی می‌کنند، و این همه به خاطر مشغولیت دائم به ورزش می‌باشد.

گذشته از آن، در هر مسابقه‌ای، اضطراب و دلهره دارند و پس از هر بار شکست، افسرده و دلتنگ هستند. به علاوه، آنان از تمامی جوانب دستخوش حوادث و اتفاقات ورزشی قرار می‌گیرند. همچنان که ترس از افکار عمومی و نظرات مردم هنگام شکست در هر مسابقه‌ای، آنان را مدام در بدبختی قرار می‌دهد.

آنگاه پس از آن چه اتفاقی می‌افتد؟ بعد از آنکه گوشه‌نشین شدند، مردم به سرعت آنان را فراموش می‌کنند، در نتیجه به درد و اندوهشان افزوده می‌گردد. بنابراین، خوشبختی در نزد افراد ورزشکار نیست اگرچه اکثر مردم گمان می‌کنند که خوشبختی در نزد آنان است.

۲- هنرمندان: زندگی این دسته از افراد، بدترین نوع زندگی‌ای است که انسان دارد: ناامیدی، شکست روحی، مخدرات، انحلال و پاشیدگی، بی‌حیائی و بی‌شرمی، نماندن فضیلت و ارزشهای انسانی و ...

موسیقی‌دانان و نوازندگان و نقاشان و صاحبان هنرهای تجسمی است. آنچه می‌گویم از خودم نیست، بلکه از خاطرات و یادداشتهای خودشان است که روزنامه‌ها صبح و شب آن را می‌نویسند و با این نوشته‌ها غوغا و داد و فریاد به راه می‌اندازند. برای اثبات آنچه می‌گویم، به سه حادثه توجه کنید:

حادثهٔ اوّل - «انور وجدی» شوهر زن هنرپیشهٔ یهودی به نام «لیلی مراد» بود. این زن در یادداشتهای خود دربارهٔ شوهرش گفته است: شوهرم هنرپیشهٔ ساده‌ای بود. می‌گفت: آروز می‌کنم صاحب یک میلیون لیره شوم ولو اینکه به بیماری مبتلا شوم. به وی گفتم: اگر بیمار شدی مال و دارائی چه سودی به تومی‌رساند؟ در جواب گفت: قسمتی از آن مال را برای معالجهٔ بیماری خرج می‌کنم و با بقیه‌اش در خوشبختی زندگی می‌کنم. پس صاحب بیش از یک میلیون لیره شد و خداوند وی را به سرطان کبد مبتلا ساخت. او علاوه بر یک میلیون لیره مال بیشتری را خرج بیماری‌اش کرد و خوشبختی را به دست نیاورد تا جایی که بجز مقدار بسیار اندکی نمی‌توانست غذا بخورد، چون از خوردن زیاد منع شده بود. و در نهایت بر اثر همان بیماری با حسرت و ندامت درگذشت.

حادثهٔ دوّم: «نیازی مصطفی» یکی از کارگردانان بزرگ بود ولی در بدبختی و تیره‌روزی زندگی می‌کرد. هنگامی که به سن هفتاد سالگی رسید، دیدند که در خانه‌اش به قتل رسیده است. مردم پی بردند که وی در همان شبی که کشته شده بود، جشن و مهمانی پر از داد و فریادی را برپا نموده و بیش از ده دختر و زن زیباروی در آن مهمانی شرکت کرده بودند. در صبح مردم دیدند که وی ناکام مانده و به دنبال نشانی از وی بودند و در نهایت سدش را یافتند و فهمیدند که کشته شده است.

نگاه کنید به این زندگی: ترس و بیم، مستی، خیانت و ... و در نهایت با این حالت فاجعه‌آمیز درگذشت. پناه به خدا از عاقبت شری.

حادثهٔ سوّم - «عبدالحمید حافظ»، مردی بود که به تنهایی و بدون زن و فرزند و با حالت بیماری زندگی‌اش را به سر می‌برد تا اینکه مرگ وی را در کام خود فرو برد و بیماری پس از پنجاه سال در نهایت بدبختی وی را از پا درآورد.

بنابراین، خوشبختی در این مورد چیزی نیست جز درخشندگی ساختگی که چشمانشان آن را می‌تاباند تا دیگران گمان بکنند که آنان چنان هستند در حالی که در واقع در نهایت بدبختی و تیره‌روزی زندگی می‌کنند.

خوشبختی در دانشا و یافته‌های علمی

پس، خوشبختی کجاست؟ چه بسا در رسیدن به بالاترین مدارج علمی باشد تا اینکه انسان درجهٔ دکترا را اخذ نماید!

اما من با اطمینان تمام می‌گویم نه، این طور نیست. باید مقداری در این باره بحث کنیم و دلایل آشکار و روشن آن را بیان کنیم تا حقیقت امر بر همگان روشن گردد.

اینک به داستان جدید زیر دقت کنید که مجلهٔ «یمامه» آن را منتشر نمود:

زنی پزشک فریاد می‌زند و می‌گوید: یافته‌ها و دانشهایم را از من بگیرید و شوهری را برایم پیدا کنید!!! توجه کنید که این زن چه می‌گوید. تصور کنید که یک زن پزشک - و چه بسا در نظر بسیاری از مردم حقیقتاً خوشبخت باشد - ازدواج نکرده و توانسته که پزشک شود؛ زیرا علم پزشکی در نظر بسیاری از مردم، بالاترین علوم، و یافته‌ها و دانشهای آن، برترین یافته‌ها و دانشهاست. این، نظر اشتباهی است. همانا این نظر بسیاری از مردم است که هرگاه انسان به درجهٔ دکترا در علوم به ویژه در علم پزشکی نایل آید، در نهایت خوشبختی زندگی می‌کند.

اینک اظهارات این زن را بنا به آنچه که با قلم خود نوشته، بخوانید؛ آنجا که در ضمن کلامش آمده است: «هر روز صبح ساعت هفت، زمانی بود که مرا برمی‌انگیخت و اشکهایم همانند باران فرومی‌ریخت. برای چه؟ پشت سر راننده سوار ماشین می‌شوم و به سوی مطبم حرکت می‌کنم و [سپس به خود می‌آید و می‌گوید:] بلکه در واقع به سوی قبرم و بلکه به طرف زندانم حرکت می‌کنم». دقت کنید که این زن، از مطلب خود که چقدر تلاش و کوشش کرده تا به آن برسد، به قبر و زندان تعبیر می‌کند.

سپس در ادامه می‌گوید: «وهنگامی که به آرامگاهم می‌رسم»، به جای اینکه بگوید: به اداره‌ام و به مکان خوشبختی‌ام می‌رسم، می‌گوید: به آرامگاهم می‌رسم. [سخن بدانجا می‌رسد که] «زنان را می‌بینم که با کودکانشان منتظر من هستند و به لباس سفیدم می‌نگرند که انگار لباس ابریشم فارسی است. این، از نظر مردم است اما از نظر من، لباس ماتم و عزااست».

سپس در ادامه می‌افزاید: «داخل مطبم می‌شوم و فونوگراف را به گردنم می‌آویزم. گویی که آن، طنابِ چوبِ دار است که به دور گردنم می‌بندند. حلقهٔ سوم حالا می‌تواند گره‌های دور گردنم را تکمیل نماید. [یعنی به سن سی‌سالگی رسیده‌ام]، و بدبینی در آینده مدام به من سر می‌زند.

در نهایت فریاد می‌زند و می‌گوید: دانشها و یافته‌ها و لباسهایم و همهٔ اسناد و کتابهای معتبرم را از من بگیرید و این خوشبختی ساختگی (یعنی مال و ثروت) را از من دور سازید، و کلمهٔ «ماما» را به من بشنوانید.

سپس این ابیات را سرود:

«آرزو داشتم که به من خانم دکتر گویند. به من خانم دکتر گفته شد ولی از منفعت این گفته چیزی نصیبم نشد». «به آن زنی که خود را پیشوا و فردی مهم می‌بیند بگو که امروز میان مردم برای حالش گریه می‌کنند». «تمام آروزهایش، چند تا فرزند است که آن را بدست آورد. آیا ممکن است که آن را با مال و دارائی‌اش بخرد؟»

خوشبختی در مقام و منصب

بنابراین، شاید افراد خوشبخت کسانی باشند که صاحب مقامات عالی هستند از قبیل رهبران و حاکمان و وزیران و امثال آنها.

اما من به شما می‌گویم که نه، این طور نیست. آیا می‌دانید برای چه؟ زیرا مسئولیت در این دنیا همه‌اش نگرانی و اندوه است، و اگر کسی مسئولیت خود را به درستی ادا نکند، در روز قیامت حسرت و پشیمانی به دنبال دارد.

افراد صاحب منصب و حکام همیشه می‌ترسند از اینکه منصب و قدرت خود را از دست بدهند. می‌بینی که برای حفظ قدرت خویش چقدر بدبخت هستند و هرگاه مقام خود را از دست بدهند = و باید هم از دست بدهند - بقیه عمرشان را در بدبختی و بیچارگی سپری می‌کنند.

منصب و مقام گاهی سبب نابودی شخص صاحب منصب می‌گردد، از این رو چنین شخصی در ترس و نگرانی همیشگی به سر می‌برد. برای اثبات این مطلب، داستان فرعون و هامان برای ما بس است؛ کسانی که صاحب منصب و مقامات عالی بودند و قرآن داستانشان را برای همیشه بیان کرده است.

اما در عصر حاضر نمونه‌هایی را به طور مختصر برای شما ذکر می‌کنم:

۱- شاه ایران: مردی که جشن بزرگی را برپا کرده بود تا خاطره گذشت ۲۵۰۰ ساله حکومت شاهنشاهی ایران را تازه گرداند. او می‌خواست که نفوذ و سیطره خود را بر خلیج فارس و پس از آن بر جهان عرب، بگستراند.

این مرد، فرد هوسرانی بود و همانند طاووس هر روز خود را به شکلی درمی‌آورد. سرانجامش چه بود؟ سرگردان و دربه‌در شد و فرار کرد. کشوری را نیافت که بدان پناه برد، حتی آمریکا که شاه ایران، مطیع و دست‌نشانده و کارگزار آن بود، به او پناه نداد. و بر این حال ماند تا اینکه با حالت آوارگی و دربه‌دری و فراری در مصر جان باخت، پس از آنکه غم و اندوه وی را از پای درآورد و بیماری سرطان به او یورش برد. زن و فرزندان و بستگانش هم درچند - قاره جهان پراکنده و متفرق گشتند!!!

۲- رئیس جمهور فلیپین: این مرد طاغی و سرکش چه اتفاقی برایش افتاد؟ در مورد داستانش بسیار تأمل کردم و شایسته آن دانستم که از آن پند و عبرت گرفته شود. خداوند متعال غم و غصه‌های بدبختی و تیره‌روزی را در این دنیا قبل از آخرت، به این رهبر چشانید. ناگهان در فاصله میان شامگاه و چاشتگاهی به آوارگی و دربه‌دری و فراری احوالش تغییر یافت و هیچ یک از خویشاوندان و دوستانش روی خوش را به وی نشان ندادند. و نمی‌توانست به کشور خود برگردد، کشوری که قبلاً هر طور که می‌خواست در آنجا در ناز و نعمت به سر می‌برد. تا جایی که مرگ به سراغش آمد و نتوانست چند وجب ناقابل از خاک کشورش را تصاحب کند تا جسد پلیدش را در آن مخفی کند.

۳- بوکاسا: نمی‌دانی «بوکاسا» چه کسی است؟ او کسی است که خود را درصد امپراتوری قرار داد. همه ما قیافه و اعمال وی در آفریقای میانه را به یاد داریم. هنگامی که از فرانسه دیدن کرد، انقلابی علیه وی برپا شد و پس از آن در فرانسه آواره و دربه‌در شد تا جایی که عرصه بر وی تنگ شد. سپس با اسم مستعار به کشورش آمد. آنگاه وی را دستگیر کردند و در همانجا محاکمه‌اش کردند. اکنون نمی‌دانم که آیا کشته شده یا نه؟ اما آنچه که معلوم است، این است که به امراضی چند مبتلا گشت؛ ساده‌ترین آنها، امراض بدبختی و نگرانی و غم و اندوه در کشوری است که خود را به عنوان امپراطور آنجا منصوب کرد.

این بعضی از مثالهای مختصری بود و به راستی نمونه‌های این افراد از متقدمین و متأخرین خیلی زیاد است. افرادی که سنت الهی درباره آنها تحقق یافت؛ سنتی که هیچ تغییر و تبدیلی در آن راه نمی‌یابد.

پس این همان خوشبختی خیالی‌ای است که مردم تصور می‌کنند که آن خوشبختی حقیقی است. بسیاری از مردم در ابتدا به نظر می‌رسند که خوشبخت هستند، اما در واقع

غم و غصه‌های بدبختی و سختی و بلا و حسرت و ندامت را می‌چشند. شاعری به نام حمد حجبی رحمه‌الله این حقیقت را در قصیده‌ای به تصویر کشانده است؛ آنجا که می‌گوید: «هرگاه با مردم برخورد می‌کنم، لبخند و خوشحالی را از من می‌بینند و درد و گرفتاری مرا درک نمی‌کنند».

«خودم را برای مردم گشاده‌رو و خوشحال نشان می‌دهم تا جایی که آرزو می‌کنند مثل من باشند».

سپس در ادامه می‌افزاید:

«اگر می‌دانستند که من چقدر بدبخت و پریشانم، زمین بسیار وسیع و فراخ در نظرشان تنگ می‌شد».

«از من دور می‌شدند و به من نگاه نمی‌کردند. سپس از من خیلی بیزار می‌شدند و مرا بدگوئی و نکوهش می‌کردند». «اگر بدبختیها و تیره‌روزیهایم برای دوستان و رفیقانم برملا می‌گشت، چنان با من رفتار می‌کردند که گوئی مرتکب بزرگترین جنایت شده‌ام». «این چنین مردم آرزوی مرگ می‌کنند برای کسی که در میانشان مصائب و بدبختیهای زیادی دارد».

روشن‌ترین مثال برای سعادت خیالی، زندگی‌ای است که اروپا به ویژه کشورهای اسکندیناوی دارند. این کشورها، ثروتمندترین کشورهای جهان هستند چه در سطح ملی و چه در سطح درآمد فردی؛ اما با این وجود بالاترین میزان خودکشی در جهان را دارند. کشور سوئد از لحاظ درآمد فردی، ثروتمندترین کشور است ولی بالاترین میزان خودکشی را در میان دیگر کشورهای جهان داراست. این در حالی است که می‌بینیم کشورهای اسلامی با وجودی که اکثرشان فقیرند، کمترین میزان خودکشی در جهان را دارند.

به همین صورت در بررسی واقعیت می‌بینیم که خوشبختی حقیقی در مال و دارائی، دانشها و یافته‌های علمی، مقام و منصب و امثال آنها از مزخرفات دنیا و چیزهای پوچ و بیهوده نیست.

پس اسباب خوشبختی در کجا نهفته است؟ و صفات و خصوصیات اشخاص خوشبخت واقعی و حقیقی کدام است؟ پیش از پاسخ به این سؤالات، به عنوان مقدمه بعضی از موانع خوشبختی را به طور مختصر ذکر می‌کنیم.

موانع خوشبختی

بدون شک موانع زیادی وجود دارند که سر راه خوشبختی واقع شده و نمی‌گذارند که انسان بدان برسد و از نعمتهای آن بهره‌مند شود. این موانع عبارتند از:

۱- کفر: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ، سَجَعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي

السَّمَاءِ﴾^۱.

«و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند».

این چنین قرآن هلاکت بدبختی و تیره‌روزی را به طور دقیق توصیف می‌کند.

۲- ارتکاب گناهان و جرائم: برای این مورد هیچ نمونه‌ای را ذکر نمی‌کنم، چون خیلی واضح و روشن است، اما برای بیان این مسأله، به چند نمونه از اظهارات کفار در این باره اشاره می‌کنم:

الکس کارل می‌گوید: «انسان بعد از افراط و زیاده‌روی در گناهان، آثاری را که بر گناه مترتب است، درک نمی‌کند. و آثار گناه به طور کلی قابل علاج نیست».

سقراط که فردی کافر است می‌گوید: «همانا انسان گناهکار دائماً به سبب گناهش احساس بدبختی می‌کند، و کسی که گناهکار باشد و به خاطر گناهش مجازات نشود، بدبخت‌ترین انسان است».

این چنین می‌گویند این دو کافر، این در حالی است که می‌بینیم «یک نفر صحابی گناه کرد و نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، مرا پاک گردان. این جمله را چند بار برای پیامبر ﷺ تکرار کرد. آنگاه پیامبر ﷺ حد را بر او اجرا کرد»^۱.

۳- رشک و حسادت: حسادت گناه بس بزرگی است و خیلی خطرناک است تا جایی که خداوند متعال به ما دستور داده که از شر انسان حسود به او پناه ببریم؛ آنجاکه می‌فرماید:

﴿وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾^۲.

«و از شرّ حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد (به تو پناه می‌برم)».

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳.

«آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با

برانگیختن محمد ﷺ) به مردم (عرب) داده است؟».

این افرادی که حسد ورزیده اند، کفار بوده‌اند.

۱- مسلم آن را روایت کرده است؛ ۱۹۹/۱۱.

۲- فلق : ۵.

۳- نساء : ۵۴.

و پیامبر ﷺ خطاب به امتش می‌فرماید: «لا تحاسدوا، ولا تقاطعوا، ولا تباغضوا، ولا تدابروا، وكونوا عباد الله إخواناً»^۱: «به همدیگر حسد نوزید، از همدیگر مبرید، به همدیگر دشمنی نکنید و به همدیگر پشت نکنید و برادرانه بندگان خدا باشید».

اشکالی نیست که به کلام بعضی از کفار در مورد بدبودن حسد استشهاد کنیم: فیکتور بوشیخ می‌گوید: «همانا رشک و حسادت و کینه، سه پایه هستند برای یک چیز. و اینها آفاتی هستند که سمهایی را به دنبال دارند که به صحت و سلامتی انسان ضرر می‌رسانند و قسمت اعظم نیرو و توانایی که برای فعالیت و نوآوری لازمند، نابود می‌کنند».

۴- کینه و بدخواهی: خداوند متعال در سوره حشر می‌فرماید:

﴿وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾^۲.

«و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده».

ابراهیم جمل می‌گوید: «انسان کینه‌توز در تمام اوقاتش هیچ فکری نمی‌کند جز در مورد دشنام‌دادن و بدخواهی به کسی که نسبت به او کینه می‌ورزد. گاهی بر وی افترا می‌بندد و گاهی به وی ضرر می‌رساند و در راه آنچه که انجام می‌دهد، هیچ واژه‌ای ندارد».

۵- خشم: بدون شک خشم از موانع خوشبختی و کامیابی است. و به همین خاطر

خداوند مؤمنانی را ستایش می‌کند که درباره آنها می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾^۳.

۱- متفق علیه.

۲- حشر: ۱۰.

۳- شوری: ۳۷.

«و هنگامی که خشمناک می‌گردند، (زمام اختیار را از دست نمی‌دهند و پرت و پلا نمی‌گویند و آلوده گناه نمی‌شوند، و بلکه نفس خود را مهار می‌کنند و به خشم‌آوردگان را) می‌بخشند».

و پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**لیس الشدید بالصرعة، إنما الشدید من یملک نفسه عند الغضب**»^۱: «انسان نیرومند کسی نیست که در کشتی‌گیری فائق آید، بلکه نیرومند کسی است که هنگام خشم، نفسش را مهار کند و کنترل خود را از دست ندهد».

۶- ظلم و ستم: همانا ظلم، سرچشمه‌اش ناگوار و سرانجامش بی‌نهایت بد است. دو نمونه از عصر حاضر می‌آوریم که سرانجام ظلم و ستم را به تصویر می‌کشاند. این دو نفر «حمزه بسیونی» و «صلاح نصر» هستند. هر دو از سربازان رهبر هلاک‌شده‌شان، «جمال عبدالناصر» بوده‌اند که آن قدر شکنجه و عذاب و ظلم را متوجه دعوتگران راه خدا نموده‌اند که از آن تن آدمی به لرزه می‌آید. اما حیاتشان چگونه بود؟ به خدا قسم، بدترین نوع حیات بود.

«حمزه بسیونی» تکبر و سرکشی‌اش تا جایی رسیده بود که به مؤمنان - در حالی که او آنان را شکنجه می‌داد هنگامی که از خداوند فریادرسی می‌نمودند - می‌گفت: کجاست معبودتان تا او را در آهن بگذارم! و «صلاح نصر» زنان مردم را با زور به عقد خود درمی‌آورد و با آنان ازدواج می‌کرد در حالی که آنان در حمایت مردان دیگر بودند.

اما عاقبت این سرکشان و ستمکاران به کجا انجامید؟ حمزه بسیونی با ماشینش تصادف کرد. او از قاهره به سمت اسکندریه خارج شده بود و بار آهن را حمل می‌کرد، پس آهن در جسمش از بالاترین قسمت سرش تا شکمش فرو رفت، و نجات‌دهندگان

۱- متفق علیه.

جز چند قطعه‌ای نتوانستند آن را خارج سازند. این چنین خداوند وی را با آهن نابود کرد. او همان کسی بود که می‌گفت: خدا را در آهن قرار خواهد داد. خداوند برتر است از آنچه که ستمگران می‌گویند.

صلاح نصر هم به بیشتر از ده بیماری دردناک و مزمن مبتلا گشت. چند سالی را در بدبختی و تیره‌روزی گذراند و هیچ دارویی برای معالجه‌اش یافت نشد تا اینکه با حالت زندانی جان باخت» و در زندانهای رهبرانش که خدمتگزار شان بود، بر اثر اصابت تیر از دنیا رفت. همانا خداوند به انسان ظالم مهلت می‌دهد تا جایی که اگر او را گرفت، رهاش نمی‌کند.

۷- ترس از غیر خدا: همانا ترس از غیر خداوند متعال، بدبختی و ذلت و خواری را به دنبال دارد. و به همین خاطر است که خداوند متعال درباره بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ﴾^۱

«شایسته آنان نبود که چنین (نگاه بزرگی را مرتکب شوند و این کارها را) بکنند، بلکه می‌بایست (حرمت معابد را نگه دارند و) جز خاشعانه داخل آنها نشوند».

در جای دیگری می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ خَوْفٌ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۲

«این تنها شیطان است که شما را از دوستان خود (با پخش شایعات و سخنان بی‌اساس) می‌ترساند؛ پس (از آنجا که شما به خدا ایمان دارید، بی‌باک و دلیر باشید و) از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان (راستین) هستید».

۱- بقره: ۱۱۴.

۲- آل عمران: ۱۷۵.

و حضرت ابراهیم علیه السلام به قومش گفت، آن طور که در قرآن آمده است:

﴿وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِمْ﴾^۱!

«من از آن چیزهایی که شریک خدا قرار می‌دهید نمی‌ترسم (چرا که می‌دانم از

سوی آنها و از جانب کسی زیانی به من نمی‌رسد)».

بنابراین، ترس از غیر خدا یکی از موانع خوشبختی است.

۸- بدبینی: چقدر بدبینی سبب هلاکت و رنجها و مرارتهاست. و به همین خاطر

پیامبر صلی الله علیه و آله از خوش‌بینی خوشش می‌آمد و از بدبینی بدش می‌آمد^۲.

دکتر عزیز فرید می‌گوید: «انسان بدبین به خاطر بدبینی‌اش رنجها و مشقتها زیادی

را متحمل می‌شود که این رنجها و مشقتها صدمات شدیدی به اعصاب انسان وارد

می‌سازد، از قبیل افسردگی و بی‌قراری و آشفتگیهای زیادی که دامگیرش شده است».

۹- سوء ظن و بدگمانی: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾^۳

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید، که برخی از گمانها

گناه است».

و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إياكم والظن، فإن الظن أكذب الحديث»^۴: «از بدگمانی

بپرهیزید، چراکه بدگمانی نادرست‌ترین سخنی است که درباره فرد گمان برده می‌شود».

۱- انعام : ۸۰.

۲- احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را صحیح دانسته است.

۳- حجرات : ۱۲.

۴- متفق علیه.

۱۰- کبر و خودبینی: انسان متکبر و خودبین در بدبختی و هلاکت همیشگی به سر می‌برد اگرچه ستم نماید و خود را برتر از دیگران ببیند و حقوقشان را پایمال کند.

۱۱- دل‌بستگی به غیر خدا: مانند دل‌بستگی عاشق به معشوقش. جهت بیان اهمیت موضوع کافی است که داستان لیلی و مجنون را بخوانیم تا بدانیم چگونه این مرد با حالت آوارگی و دربه‌دری زندگی کرده تا اینکه دیوانه شد و در حالی که عاشق بود، از دنیا رفت.

چه بسیار انسانهای عاشقی بوده‌اند که در راه عشقشان جان باخته‌اند. و نزد خدا می‌روند در حالی که دلشان را به غیر خدا بسته‌اند. وای چه خسارت دنیوی و اخروی که نصیبشان می‌شود.

۱۲- مصرف مواد مخدر و مشروبات الکلی: همانا بسیاری از مردم گمان می‌کنند که خوشبختی به وسیله دائم‌الخمر بودن و مصرف همیشگی مواد مخدر و مشروبات الکلی به دست می‌آید؛ در نتیجه به سمت آن روی می‌آورند و با این کار می‌خواهند از گرفتاریها و نگرانیها و غم و غصه‌های دنیا فرار کنند اما اینان همانند کسی هستند که به گرمای سوزان آتش جهنم پناه می‌برد؛ زیرا مواد مخدر در حقیقت از موانع خوشبختی است. و بدبختی و ناامیدی و فروپاشی و ویرانی فرد و جامعه و امت را به دنبال دارد. و ما امروزه بهترین شاهد برای آن هستیم. پس صاحبان خرد باید از آن عبرت گیرند. حالا پس از آنکه موانع خوشبختی را شناختیم، به راه نجات و رهایی، به اسباب خوشبختی و راه رسیدن به سایه‌های دراز آن برمی‌گردیم. راستی اسباب خوشبختی و صفات و خصوصیات سعادت‌مندان کدام است؟

اسباب خوشبختی و صفات و خصوصیات سعادت‌مندان

به راستی کسی که می‌خواهد به خوشبختی برسد و اسباب آن را اتخاذ نکند، گفته‌ی شاعر بر او صدق می‌کند: «نجات و رهایی را می‌طلبی اما راه‌های نجات را به کار نمی‌گیری. همانا کشتی بر روی خشکی حرکت نمی‌کند».

اینک با هم اسباب خوشبختی و صفات و ویژگی‌های افراد خوشبخت را با هم بررسی می‌کنیم شاید خداوند توفیق به کارگیری اسباب خوشبختی و متصف شدن به صفات سعادت‌مندان را نصیب ما کند؛ به راستی که او بخشاینده، سخی و بزرگواری است.

۱- ایمان به خدا و عمل صالح: خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً﴾^ط ۱!

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، به او (در این

دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم».

هر یک از ما زندگی پاکیزه و خوشایند را می‌خواهیم، پس باید همراه ایمان، عمل

شایسته انجام دهیم:

﴿مَنْ ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^ط ۲!

«هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و کار شایسته انجام دهد، خوف

و هراسی (از عذاب دوزخ در جهان جاویدان) و غم و اندوهی (بر عمر سپری

شده در جهان گذران) ندارند».

۱- نحل: ۹۷.

۲- مائده: ۶۹.

و در حدیث ابو یحیی صهیب بن سنان رضی الله عنه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «عجباً لأمر المؤمن، إن أمره كله له خير، وليس ذلك لأحد إلا للمؤمن، إن أصابته سراء شكر، فكان خيراً له، وإن أصابته ضراء صبر، فكان خيراً له»^۱: «شگفتا از امور انسان مؤمن! همانا همه امورش برایش خیر است، و این بجز مؤمن برای هیچ کس نیست: اگر نیکویی و خوشبختی به او برسد، شکر خدای را به جا می آورد و این برایش خیر است، و اگر فلاکت و سختی به او برسد، صبر پیشه می کند و این هم برایش خیر است».

پیامبر صلی الله علیه و آله لذت و راحتی و خوشاش را در نماز و طاعت خدا می یابد. می فرمود:

«أقم الصلاة يا بلال، أرحنا بالصلاة»^۲: «ای بلال، اقامه نماز بگو و به وسیله نماز ما را آسوده گردان».

در حالی که بسیاری از مردم می گویند: ما را از نماز راحت گردان، ما در غم و اندوه هستیم؛ ما مشغله و گرفتاری زیادی داریم و وقت آن را نداریم که نماز بخوانیم. اینان چنین می گویند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «وجعلت قره عيني في الصلاة»^۳: «روشنی چشم من در نماز قرار داده شده است».

باید مثال زنده واقعی را بزنیم تا ببینیم ایمان به اصحابش چه کار می کند؛ چگونه احساس خوشبختی در تمامی حالات را در آنان ایجاد می کند. ابن تیمیه رحمه الله شکنجه و زندانی و دربه در شد و با این وجود او را می بینیم که چه می گوید. او در حالی که در قلعه دمشق است در آخرین مرحله از مراحل اذیت و آزار و جهادش می گوید: «دشمنان با من چه می کنند، باغ و بستان من در سینه ام است، هرگاه کوچ کنم، این

۱- مسلم آن را روایت کرده است؛ ۱۲۵/۱۸.

۲- احمد و ابوداود آن را روایت کرده اند.

۳- احمد و نسائی آن را روایت کرده اند.

باغ و بستان با من است و از من جدا نمی‌شود. زندانم خلوت است، کشته‌شدنم شهادت است، و بیرون‌کردنم از شهرم، سیاحت و گردش است».

این چنین می‌بینیم که شیخ‌الاسلام ابن تیمیه با این گفته جاوید راه‌ها را بر روی دشمنانش می‌بندد؛ گفته‌ای که به چراغی می‌ماند که راه مؤمنان را روشن می‌گرداند. و جز مردان بزرگ و بلندهمتان کسی نمی‌تواند چنین گفته‌ی نیکی را بر زبان آورد.

۲- ایمان به قضا و قدر خیر و شر خداوند: هر آنچه که برای انسان پیش می‌آید، همه‌اش از جانب خداوند متعال است. پس بدان هر آنچه که برایت پیش آید، امکان ندارد که برایت پیش آید، امکان ندارد که برایت مقدر نشده باشد و هر آنچه که برایت مقدر نشده، امکان ندارد که برایت پیش آید.

ایمان به قضا و قدر خدا از مهمترین صفات سعادت‌مندان است، چون دستیابی به خوشبختی ممکن نیست مگر برای کسی که به خداوند ایمان دارد و ایمان به قضا و قدر خداوند جزو ایمان به خداست؛ زیرا انسان در این دنیا ناچار باید مصیبت‌ها و نگرانی‌هایی برایش پیش آید، پس کسی که به قضا و قدر ایمان ندارد، نابود می‌شود. اینک برای ایمان به قضا و قدر و تأثیر آن در خوشبختی انسان، مثالی را ذکر می‌کنیم:

«عروه بن زبیر رحمه‌الله خواستند پایش را قطع کنند، زیرا در آن نوعی سرطان بود. به او گفتند: باید شراب را به تو بدهیم تا بتوانیم پایت را قطع کنیم بدون آنکه احساس درد کنی. - به ویژه آنکه آنان بعد از قطع پا آن را در روغن داغ قرار می‌دهند تا خونریزی نکند - موضع‌گیری‌اش چگونه بود؟ این پیشنهاد را قبول نکرد و گفت: نه، آیا می‌خواهید قلبم از یاد خدا غافل شود؟! گفتند: پس چه کار کنیم؟ گفت: راه دیگری را به شما نشان می‌دهم. هرگاه برای نماز برخاستم هر کاری که می‌خواهید، انجام دهید؛ زیرا قلبم در چنین حالتی به خدا تعلق دارد و به یاد اوست، پس هر کاری که با او می‌کنند، آن را احساس نمی‌کند.

در واقع هنگامی که برای نماز تکبیر تحریمه گفت، پایش را از بالای زانو قطع کردند و عروه بن زبیر هیچ تکانی نخورد؛ اما هنگامی که پایش را در روغن داغ قرا دادند با حالت بیهوشی بر روی زمین افتاد و در شب به هوش آمد. هنگامی که در میان مردم بود به او گفتند: خداوند در مورد پایت و پسرت عزایت را نیکو گرداند! پسرش در همین اثنا فوت کرد. اما او چه گفت؟ با نهایت تسلیم و ایمان به قضا گفت: «شکر خدا. پروردگارا، اگر مرا به دردی مبتلا ساخته‌ای، همانا سلامتی و عافیت را نصیب می‌کنی و اگر پسر مرا گرفته‌ای، فرزندی دیگر را به من عطا می‌کنی و او را نگه می‌داری». این است ایمان راستین به قضا و قدر. اما کجا ایند امثال این پرهیزگاران و مطیعان خداوند و تسلیم‌شدگان مشیت و خواست الهی:

﴿وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾^۱

«به این خوی (و خلق عظیم) نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند، و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهره‌بزرگی (از ایمان و تقوی و اخلاق ستوده) داشته باشند».

۳- علم شرعی: همانا علمای راستین و عارف خدا، همان سعادت‌مندان هستند. ای برادر گرامی، اینک داستانی که برای اینجا مناسب است، مطرح می‌کنیم. این داستان یکی از علمای زاهد به نام ابوالحسن است. جریان این داستان هیجان‌انگیز از چه قرار است؟ «احمد بن طولون» (یکی از والیان مصر) از بزرگترین ظالمان و ستمگران بوده تا جایی که گفته شده وی هیچ‌ده هزار نفر را از راه منع کردن خوراک و نوشیدنی به قتل رسانده است، (یعنی غذا و آب را از آنان منع کرده تا اینکه مرده‌اند) و این شدیدترین انواع قتل است. ابوالحسن نزد احمد بن طولون رفت تا این فرموده پیامبر ﷺ را عملی

سازد که می‌فرماید: «أفضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر»^۱: «برترین جهاد، گفتن کلمه حق نزد پادشاه ظالم است». از این رو ابوالحسن به وی گفت: «همانا تو به زیردستان ظلم کرده‌ای» و او را از خداوند متعال ترساند. ابن طولون خیلی عصبانی شد و دستور داد که شیری را گرسنه نگه دارند و سپس به جان ابوالحسن بیندازند. چه موضع‌گیری وحشتناکی باید داشته باشد!! اما وجود ابوالحسن سرشار از ایمان و اعتماد به خداوند است؛ از این رو موضع‌گیری بسیار عجیبی است. هنگامی که شیر را به جانش انداختند، شیر می‌غرید و پس و پیش می‌رفت، و ابوالحسن هم نشسته بود و تکان نمی‌خورد و اصلاً هیچ اهمیتی نمی‌داد. مردم همگی آمده بودند و این صحنه را نظاره می‌کردند و بر حال این عالم پارسا، پریشان و هراسناک بودند.

شیر گرسنه را در جلوش قرار دادند! به راستی آن جنگی نابرابر بود. اما بعداً چه اتفاقی افتاد؟ شیر پس و پیش می‌رفت و می‌غرید. سپس ساکت شد. آنگاه سرش را فرو افکند و به ابوالحسن نزدیک شد و او را بوئید. سپس به آرامی از او دست کشید و کمترین ضرر به او نرسید.

آنگاه مردم تعجب کردند و صدای «الله اکبر» و «لا إله إلا الله» سردادند. اما در این داستان چیز عجیب‌تری از آن وجود دارد. ابن طولون ابوالحسن را صدا زد و به وی گفت: به من بگو به چه چیز فکر می‌کردی هنگامی که آن شیر در کنارت بود ولی تو هیچ توجهی به آن نکردی و هیچ باکی از آن نداشتی؟ ابوالحسن در جواب گفت: در مورد آب دهان آن شیر فکر می‌کردم که اگر به من برخورد کند آیا آن پاک است یا نجس؟ ابن طولون گفت: ایا از آن شیر نترسیدی؟ گفت: نه، زیرا خداوند در آن مورد برایم بس بود.

۱- احمد و نسائی و ابن ماجه آن را روایت کرده‌اند.

این، همان خوشبختی حقیقی است که ایمان و علم سودمند آن را به وجود می‌آورند. این همان خوشحالی و کامیابی‌ای است که تمام مردم از آن صحبت می‌کنند.

این موضع‌گیری استوار و محکم از ابوالحسن ما را به یاد موضع‌گیری صحابی بزرگوار، خیب بن عدی رضی الله عنه می‌اندازد که وقتی مشرکان اسیرش کردند و پیش از آنکه او را بکشند، از وی پرسیدند: آیا نیازی داری پیش از آنکه بمیری؟ بعضی از مشرکان درخواست کردند که به او مهلت دهند تا دو رکعت نماز بخواند. پس به او مهلت دادند و دو رکعت نماز خواند. [او اولین کسی بود که قبل از به قتل رسیدن، دو رکعت نماز خواند.] پس از نماز گفت: به خدا سوگند، اگر ترس این را نمی‌داشتم که گمان کنید از کشتن بی‌تابی و بی‌قراری می‌کنم، هر آینه نماز را طولانی می‌کردم.

هنگامی که او را بلند کردند تا به دار بیاورند و بدنش را قطعه‌قطعه کنند، از او پرسیدند: آیا دوست داری که محمد صلی الله علیه و آله به جای تو باشد و تو در میان خانواده‌ات باشی؟ گفت: «به خدا سوگند دوست ندارم که حتی خاری به محمد صلی الله علیه و آله که در میان خانواده‌اش است، اصابت کند و حال آنکه من در این مکان باشم».

ای برادر، نگاه کن به قوت یقین و صلابت و استواری مؤمنان. سپس خیب رضی الله عنه گفت: «پروردگارا، تک‌تک آنان را بر شمار و نابودشان کن و هیچ یک از آنان را فرومگذار» و این ابیات را سرود:

«به شرطی که با حالت مسلمانی کشته شوم، هیچ برایم مهم نیست که به چه شیوه‌ای باشد، زیرا از بین رفتنم به خاطر خدا است».

«هیچ گاه در برابر دشمن اظهار فروتنی و بی‌قراری نمی‌کنم، چون بازگشتم به سوی خداست».

«کشته شدن به خاطر ذات پروردگار است و اگر خدا خواست در استخوانهای پاره‌پاره تنم برکت قرار دهد تا بیشتر در راه او شکنجه و اذیت و آزار شوم».

عجب از این شجاعت، دلیری، قوت یقین و رسوخ ایمان در قلب! با استواری نماز می‌خواند؛ با استواری و بی‌باکانه جواب آنها را می‌دهد؛ با استواری نفرینشان می‌کند؛ و این ابیات را با استواری می‌سراید. این همان خوشبختی حقیقی است برای کسی که آن را می‌خواهد.

۴- فراوانی ذکر و یاد خدا و قرائت قرآن: همان طور که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۱!

«هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرد (و از تذکر عظمت و قدرت خدا و انجام عبادت و کسب رضای یزدان اطمینان پیدا می‌کنند)».

همانا کسی که بر ذکر و یاد خدا مداومت کند، با خوشبختی و قلبی آرام، زندگی می‌کند. اما کسی که از یاد خدا روی گرداند، از بدبختان و بیچارگان است:

﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾^۲.

«هر کس از یاد خدا غافل و روگردان شود، شیطانی را مأمور او می‌سازیم و چنین شیطانی همواره همدم وی می‌گردد (و گمراه و سرگشته‌اش می‌سازد)».

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ

الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^۳.

«و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمای دوری گزیند)، زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت، (چون نه به قسمت و نصیب

۱- رعد : ۲۸.

۲- زخرف : ۳۶.

۳- طه : ۱۲۴.

خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می آوریم».

باز می فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^۱.

«وای بر کسانی که دل‌های سنگینی دارند و یاد خدا بدانها راه نمی‌یابد (و قرآن خدا در آنها اثر نمی‌گذارد) آنان واقعاً به گمراهی و سرگشتگی آشکاری دچارند».

۵- سعه صدر و سالم بودن آن از تباهیها و فسادها: در قرآن کریم آیات متعددی درباره سعه صدر وجود دارند. مثلاً خداوند متعال به نقل از حضرت موسی عليه السلام می‌فرماید:

﴿رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾^۲.

«پروردگارا، سینه‌ام را فراخ و گشاده دار (تا در پرتو شرح صدر، خشم و کین از دل برخیزد و با آرامش تمام، رسالت آسمانی را به جای آورم)».

در جای دیگری در حال یادآوری نعماتی که به پیامبر ص داده، می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^۳.

۱- زمر : ۲۲.

۲- طه : ۲۵.

۳- شرح : ۱.

«آیا ما سینه تو را نگشودیم (و دلت را از بند غم حیرت رها نساختم، و تاب تحمل نابسامانیهای محیط جاهلیت و سختیهای مسئولیت بزرگ نبوت را به تو عطا نکردیم؟)».

باز می فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ﴾^۱

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می سازد».

همچنین در جای دیگری می فرماید:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾^۲

«آیا کسی که خداوند سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده و فراخ ساخته است و دارای (بینشی روشن از) نور پروردگارش می باشد (و در پرتو آن، راه را از چاه تشخیص می دهد، همچون کسی که هدایت الهی در سایه اسلام پرتوی به دل او نیفکنده است و درونش با ایمان تابان نشده است؟)».

بنابراین، سعه صدر و طلب آن یکی از نشانه های خوشبختی و صفات و ویژگی های سعادت‌مندان است.

۶- نیکی کردن به مردم: این مورد، امری تجربه شده و نمایان و در مقابل دید همگان است؛ زیرا ما می بینیم کسی که به مردم نیکی می کند، از خوشبخت ترین انسانهاست و از کسانی است که مردم بیشتر از همه او را در این دنیا قبول دارند.

۱- انعام: ۱۲۵.

۲- زمر: ۲۲.

۷- در امور مادی نگاه کردن به کسی که پایین تر از توست، و در امور معنوی نگاه کردن به کسی که بالاتر از توست: همچنان که در حدیث نبوی آمده که پیامبر ﷺ فرمودند: «انظروا إلی من هو أسفل منکم، ولا تنظروا إلی من هو فوقکم، فهو أجدر ألا تزدروا نعمة الله»^۱: نگاه کنید به کسی که پایین تر از شماست، و نگاه نکنید به کسی که بالاتر از شماست. پس این سزاوارتر از آن است که نعمت خدا را بازنگردانید.

این کار در مورد امور دنیوی و مادی است، زیرا وقتی تو کسی را که پایین تر از توست به یاد آوردی، فضل و بخششی را که خداوند به تو ارزانی فرموده، می دانی. اما در امور معنوی و اخروی به کسی نگاه کن که بالاتر از توست تا به کوتاهیها و تقصیراتت پی ببری. به کسی که هلاک شده نگاه نکن که چگونه هلاک شده است، بلکه به کسی که نجات یافته نگاه کن که چگونه نجات یافته است.

۸- کم کردن امید و آرزو و عدم وابستگی به دنیا، و آماده شدن برای مرگ: شیخ عبدالرحمان سعدی در عبارتی جامع و کوتاه می گوید: «زندگی خود کوتاه است، پس به وسیله نگرانیها و دلتنگیها و پریشانیها آن را کوتاهتر مکن».

اینک ای برادر، به این گفتگوی با ارزش دقت کن که میان چند نفر از کسانی که از دنیا دست کشیده و خود را برای مرگ آماده کرده اند، انجام شده است:

چند نفر از انسانهای صالح نشسته بودند و با هم گفتگو می کردند و پیرامون کم کردن امید و آرزو و از همدیگر پرس و جو می کردند. به یکی از ایشان گفته شد: کم کردن امید و آرزوی تو به کجا رسیده است؟ گفت: تا آنجا رسیده که هرگاه لقمه غذا را برمی دارم، نمی دانم که آیا می توانم آن را بخورم یا نه!!

او همین سؤال را از شخص سؤال کننده پرسید و او هم در جواب چنین گفت.

۱- مسلم آن را روایت کرده است.

وقتی که این سؤال را از نفر سوم پرسیدند، در جواب گفت: کم شدن امید و آرزوی من تا آنجا رسیده که هرگاه نفسم خارج شود، نمی دانم که آیا برمی گردد یا نه!! ای برادر، همانا زندگی خود کوتاه است، پس به وسیله نگرانیها و دلتنگیها و غم و غصهها، به کوتاهی و نابودی آن میفزای.

۹- یقین به اینکه خوشبختی حقیقی انسان مؤمن در آخرت است نه در دنیا: خداوند متعال می فرماید:

﴿وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ
وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوزٍ﴾^ط

«و اما کسانی که (به سبب انجام کارهای نیکو) خوشبخت شده اند (وارد بهشت گشته و) در بهشت جاودانه می مانند، مادام که آسمانها و زمین برپاست، تا هر وقت خدا بخواهد. (خداوند به افراد خوشبخت) عطیه عظیمی می دهد که گسیختنی (و کاستی پذیرفتنی) نیست».

پیامبر ﷺ هم می فرماید: «الدنيا سجن المؤمن، وجنة الكافر»: «این دنیا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است».

در این زمینه داستان عجیبی از ابن حجر عسقلانی نقل شده است: او روزی با ابهت خاص خود بیرون رفت. [در آن موقع رئیس قضات در مصر بود] ناگهان با مردی یهودی در حالت فقیری و بی چیزی برخورد کرد. شخص یهودی گفت: بایست. پس ابن حجر ایستاد. شخص یهودی به او گفت: این فرموده پیامبرتان (دنیا، زندان مؤمن، و بهشت کافر است) را چگونه تفسیر و توجیه می کنی، در حالی که اینک مرا می بینی که در حالت فقیری و بی چیزی هستم با وجودی که کافر، و تو در ناز و نعمت هستی با

وجودی که مؤمنی؟ ابن حجر جواب داد: تو با این بدبختی و بینوائی ات در این دنیا در مقایسه با عذاب دردناک آخرت که در انتظارت است - اگر با حالت کافری بمیری - مانند آن است که در بهشت باشی. و من با این ابهت و نعمتی که خداوند به من داده - اگر خداوند مرا داخل بهشت گرداند - این نعمت دنیوی در مقایسه با نعمتهای بهشتی که در انتظارم است، زندان محسوب می‌شود. ابن حجر گفت: آیا چنین نیست؟ آن مرد گفت: چرا، چنین است. آنگاه کلمه شهادتین (أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله) را بر زبان آورد و مسلمان شد.

۱۰- **همنشینی با نیکان و رفیقان صالح:** کسی نمی‌تواند تأثیر رفیق بر رفیقش را انکار کند. این امری تجربه‌شده و در مقابل دید همگان است و در بررسی واقعیت کنونی و تاریخ گذشتگان، چنین امری آشکار است. به همین خاطر پیامبر ﷺ فرمودند: «مثل الجلیس الصالح، والجلیس السوء، کحامل المسک، و نافع الکیر...»^۱: «مثل همنشین صالح و همنشین بد همانند حمل‌کنندهٔ مُشک و دمندهٔ دمهٔ آهنگران است».

۱۱- **بدانی که اذیت و آزار مردم برای تو، مایهٔ خیر و برای آنان، مایهٔ زیان و ضرر است:** ابراهیم تیمی می‌گوید: «همانا کسی که به من ظلم نماید، به او رحم و مهربانی می‌کنم». و نقل شده که تعدادی از علما و تعدادی از عوام‌الناس به ابن تیمیه بدی کردند و در اسکندریه زندانی شد. زمانی که از زندان آزاد شد، به وی گفتند: آیا می‌خواهی از کسی که در حق تو بدی کرده، انتقام بگیری؟ گفت: همهٔ کسانی که به من ظلم نموده‌اند، می‌بخشم و از آنان گذشت می‌کنم. ابن تیمیه همه‌شان را بخشید، زیرا می‌دانست که چنین امری، مایهٔ خوشبختی دنیا و آخرت برایش است.

۱- متفق علیه.

فضیل بن عیاض رحمه الله نقل می کند که وی در حرم مکه بود. مردی خراسانی با حالت گریان نزدش آمد. فضیل به او گفت: چرا گریه می کنی؟ آن مرد جواب داد: چند دینار را گم کرده ام و دانستم که از من به سرقت رفته، و به همین خاطر گریه کردم. فضیل گفت: آیا به خاطر این چند دینار گریه می کنی؟ گفت: نه، بدین خاطر گریه کردم که می دانم روز قیامت من و این دزد در پیشگاه خداوند قرار می گیریم و آن وقت به این دزد رحم کنم. از این رو گریه کردم.

به یک نفر از سلف صالح خبر رسید که مردی او را غیبت کرده است. او به دنبال هدیه ای زیبا و مناسب گشت و سپس به نزد کسی که غیبت او را کرده بود، رفت و هدیه را به وی تقدیم نمود. آن مرد از علت هدیه آوردن از او پرسید. در جواب گفت: همانا پیامبر ﷺ فرموده است: «من صنع لکم معروفاً فکافئوه»: «هرکس برای شما کار پسندیده ای انجام داد، کارش را جبران کنید». تو نیکیهایت را به من هدیه نمودی و پاداشی برایت پیش من نیست مگر از متاع و کالای دنیوی.

۱۲- سخن پاک، و دفع بدی به وسیله نیکي: خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ۗ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾^۱

«نیکي و بدی یکسان نیست. (هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی، بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریق و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و او دشمنی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد».

پس ای برادر، به این رهنمود بزرگ الهی دقت و تأمل کن.

خداوند متعال در جای دیگری در وصف بندگان مؤمنش می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾^۱.

«و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگوارانه (از شرکت در بیهوده‌کاری و یاوه‌سرائی کناره‌گیری می‌کنند و از آنها) می‌گذرند».

۱۳- پناه‌بردن به خدا و کثرت و فراوانی دعا: این سیرت و روش پیامبر ﷺ است.

ایشان می‌فرمودند: «اللهم أصلح لي ديني، الذي هو عصمة أمري وأصلح لي دنياي، التي فيها معاشي. وأصلح لي آخرتي، التي فيها معادي. واجعل الحياة زيادة لي في كل خير، واجعل الموت راحة لي من كل شر»:^۲ «پروردگارا، امور دینی‌ام را اصلاح کن، دینی که حافظ و نگه‌دارنده تمامی امورم است. و امور دنیوی‌ام را اصلاح کن، دنیایی که زندگانی‌ام در آن است. و امور اخروی‌ام را اصلاح کن، آخرتی که بازگشتم به سوی آن است. همه خیرات و خوبیها را در این دنیا برایم افزون گردان، و مرگ را مایه آسایش و راحتی از هر شرّی قرار ده».

همچنین می‌فرمودند: «اللهم رحمتك أرجو، فلا تكلني إلى نفسي طرفة عين. وأصلح لي شأني كله، لا إله إلا أنت»: «خدایا، من امید به رحمت تو دارم، پس مرا به خودم وانگذار اگرچه به اندازه یک چشم برهم زدن باشد. همه کارهایم را خودت اصلاح کن. هیچ معبود به حقّی غیر از تو نیست».

باز در جای دیگری - آن طور که از ایشان مأثور است - فرموده‌اند: «اللهم إني أعوذ بك من الهم والحزن، ومن الجبن والبخل، ومن غلبة الدين وقهر الرجال»: «پروردگارا،

۱- فرقان : ۷۲.

۲- مسلم آن را روایت کرده است؛ ۴۰/۱۷.

پنا می‌برم به تو از غم و اندوه، و پناه می‌برم به تو از ترس و بخل، و پناه می‌برم به تو از غلبهٔ قرض و قهر مردمان».

خاتمه

ای خوانندهٔ گرامی، تو را فرا می‌خوانم که به کاروان سعادت‌مندان ملحق شوی؛ کسانی که به سعادت حقیقی و غیرخیالی نائل آمده‌اند. تا زندگی پاکیزه و دلنشین و به دور از دردسرها و گرفتاریها و تیرگیها را به دست آوری. و این زمانی به دست می‌آید که مفهوم ایمان به خدا و عمل صالح در وجودت تحقق یابد؛ زیرا خداوند - عزوجل - می‌فرماید:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^ط!

«هر کس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم و (در آن دنیا) پاداش (کارهای خوب و متوسط و عالی) آنان را بر طبق بهترین کارهایشان خواهیم داد».

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین، وصلى الله وسلم وبارک على نبينا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين.